

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در فقه پزشکی در مسئله خودکشی، پیرامون آیه شریفه «و لا تقتلوا انفسکم»^[۱] است. نکاتی درباره این آیه بیان کرده و گفتیم که اصل خودکشی در اسلام حرام است و عقل هم دلالت بر این مطلب دارد. همین آیه به خوبی دلالت بر این معنا دارد که از جاهایی که هم عقل به وضوح می‌گوید خودکشی قبیح است، غایة القبح، اما شرع هم به عنوان حکم تکلیفی مولوی می‌گوید حرام است، همین خودکشی و قتل نفس است.

همچنین گفتیم که این قتل نفس اگر با یک امر اهم تزاحم پیدا کند، قواعد باب تزاحم در آن جریان پیدا می‌کند، مثل اسیر شدن در دست داعش که اگر کسی می‌داند اسیر می‌شود و یقین می‌کند که داعش او را زنده زنده مثله می‌کند، گفتیم اینجا می‌توانیم استفاده کنیم که قتل نفس جایز است. در باب تزاحم غالباً مثال‌هایی را می‌آورند که دو تکلیف بالنسبة إلى شخص واحد باشد، مثل انقاذ غریقین، ولی ممکن است در جایی که دو فعل، یک فعل را یک نفر و فعل دیگر را شخص دوم می‌خواهد انجام بدهد قواعد باب تزاحم جریان پیدا کند.

تزاحم این است که دو حکم الهی وجود دارد: یکی این که حفظ النفس واجب است، قتل النفس حرام است و یکی اینکه انسان خودش را در اختیار کسی که می‌خواهد او را مثله کند هم قرار ندهد و نگذارد آن هم واقع شود، یک وقتی هست که این دو هیچ ارتباطی ندارد، بین این که من یک امتتالی انجام می‌دهم و دیگری هم می‌خواهد امتثال دیگری انجام بدهد تزاحم وجود ندارد، اما در جایی که ولو شخص ثانی هم دخالت دارد، حکم دیگری هم هست اما اگر در مورد یک فعل و یک نفر باشد باز تزاحم تحقق پیدا می‌کند، مثل این که اگر بخواهیم حج برویم، یهود، مسلمین را تحقیر می‌کند، می‌گوییم یک فعل انجام حج است و یک فعل تحقیر المسلمین من جانب العدو است، می‌گوییم آن به من چه ارتباطی دارد؟ من حج را انجام بدهم، همه آقایان هم قبول دارند که تزاحم است. در ما نحن فیه نیز تزاحم واقع می‌شود بین این امتثال من و بین آن حرمتی که آنها می‌خواهند مرتکب شوند و من باید طبق قواعد تزاحم خودم را تطبیق بدهم.

مثل این که برای اعتلای دین یک سربازی خودش را زیر تانک می‌اندازد، آنجا می‌گویید بین حفظ خودش و حفظ الاسلام یا حفظ این کشور یا حفظ جان هزاران نفر شخصی جان خودش را به خطر می‌اندازد اینجا تزاحم نیست؟! اینجا تزاحم هست، حال اگر کسی بخواهد خیلی دقت کرده و بگوید اصطلاح تزاحم مسامحی است، می‌گوییم ادله حفظ نفس از چنین مواردی انصراف دارد.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ نَاجِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُبْتَلَى بِكُلِّ بَلِيَّةٍ وَ يَمُوتُ بِكُلِّ مِيتَةٍ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَقْتُلُ نَفْسَهُ.^[2]

مرحوم کلینی این روایت را در «کتاب الایمان و الکفر باب شدة ابتداء المؤمن» آورده و هم در باب «علل الموت و أنَّ المؤمن يموت بكل ميته» آورده است. صاحب وسائل به عنوان باب «تحریم قتل الانسان نفسه» آورده است که سند آن صحیح است مگر در کلمه «ناجیه» که در بعضی از نسخ هم «ناحیه» آمده است. اما «ناجیه بن ابی عماره» است که از اصحاب امام باقر (علیه السلام) اما توثیق ندارد. حضرت می فرماید: مؤمن به هر نوع مرگی می میرد اما خودش را نمی کشد.

شبیه این روایت در جلد سوم کتاب کافی این گونه وارد شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ نَاجِيَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) إِنَّ الْمُغِيرَةَ يَقُولُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُبْتَلَى بِالْجَذَامِ وَلَا بِالْبَرَصِ وَلَا بِكَذَا وَلَا بِكَذَا فَقَالَ إِنَّ كَانَ لَغَافِلًا عَنْ صَاحِبِ يَاسِينَ إِنَّهُ كَانَ مُكْنَعًا ثُمَّ رَدَّ أَصَابِعُهُ فَقَالَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى تَكْنِيعِهِ أَتَاهُمْ فَأَنْذَرَهُمْ ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِمْ مِنَ الْغَدِ فَقَتَلُوهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُبْتَلَى بِكُلِّ بَلِيَّةٍ وَ يَمُوتُ بِكُلِّ مِيتَةٍ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَقْتُلُ نَفْسَهُ.^[3]

راوی می گوید: من به امام (علیه السلام) عرض کردم که مغیره (که مغیره بن سعید است که کشی روایاتی در لعن او وارد کرده^[4]) می گوید: إن مؤمن به جزام مبتلا نمی شود و به برص هم مبتلا نمی شود (معلوم می شود این عقیده باطلی که در زمان ما هست که می گفتند در حسینیة امام حسین (علیه السلام) کرونا نمی آید یا سینه زن امام حسین (علیه السلام) مبتلا به کرونا نمی شود یا منبری منبر امام حسین (علیه السلام) مبتلا نمی شود که همه ی اینها مع الاسف شد، زمان ائمه (علیهم السلام) هم یک چنین افکار خام باطل و غیر صحیح بوده که می گفتند مؤمن به جزام و پیسی و برص مبتلا نمی شود).

حضرت فرمود: مغیره صاحب یاسین را یادش رفته است (بعضی می گویند) صاحب یاسین، حبیب بن اسرائیل نجار یعنی همان مؤمن آل فرعون است و برخی هم معتقدند شخص دیگری است. گفته اند از امت حضرت موسی است نه مؤمن آل فرعون). او مردی بسیار مؤمن و قوی بود، اما «مکنع» بود (خیلی این واژه را این گونه معنا کردند که دستهایش شل شده بود، بعضی گفته اند مقطوع الید که دست نداشت، بعضی گفته اند کسی که دستش مادرزائی مقبوض بوده و انگشت هایش کف دستهایش بوده است). سپس بعد این شل بودن یا انگشت ها برگشت. بعد حضرت فرمود: گویا دارم نگاه می کنم در همان حالی که مکنع بود آمد سراغ آن قوم و آنها را انذار داد و بعد هم آنها او را کشتند.

بنابراین حضرت یک مورد نقض می آورند شبیه همین که در زمان ما جواب می دادیم شما که می گوید در حرم ائمه (علیهم السلام) کرونا نمی رود، خود امام هشتم (علیه السلام) را سم به قتل رسانده، این یعنی چه که می گوئیم در حرم اینها کرونا نمی رود؟! حضرت هم دارند چنین نقضی می آورند. مؤمن آل فرعون (یا هر کسی که هست حبیب نجار یا مؤمن آل عیسی است)، می خواهند بگویند آدم مؤمنی بود که درجات ایمانی اش بالا بود که بعد هم کشتند او را اما مکنع بود. بعد حضرت فرمود: مؤمن با هر ابتلاء و هر نوع مرگی از دنیا می رود ما خودکشی نمی کند.

اگر صدر روایت نباشد این ذیل را نمی شود درست معنا کرد: «یموت بكل ميته» یعنی جزام می گیرد، برص می گیرد، سرطان می گیرد، هر چیزی که علت مرگ است و برای سایر افراد بشر می آید برای مؤمن هم می آید و فرقی نمی کند؛ یعنی نمی توانیم بگوئیم چون این مؤمن است سراغ این آدم کرونا نمی آید، سراغ این آدم جزام نمی آید، برص نمی آید، همه اینها می آید، بعد می فرماید: اما مؤمن خودش را اختیاراً نمی کشد! فرق میان یک مؤمن و غیر مؤمن این است کسی که ایمان دارد به این که برزخ و قیامت وجود دارد، هدفی در این خلقت وجود دارد، حساب و کتابی در این عالم هست هیچ وقت خودش را نمی کشد. کسی که

به آن عالم اعتقاد ندارد در این دنیا به بن‌بست می‌رسد و می‌گوید: حالا چه فایده‌ای دارد من خودم را بکشم!

لذا این مراد «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَقْتُلُ نَفْسَهُ» است، نه این‌که حضرت بخواهند بفرمایند: مؤمن به هر مرگی هم می‌خواهند او را بکشند ولو به مثله کردن ولو به قتل صبر، اما باز خودش را نباید بکشد! معنای حدیث این نیست. پس صدر روایت را اگر بگیریم مؤمن نمی‌آید به خاطر مریضی که دارد، این مریضی‌ها سراغش می‌آید و این مریضی‌ها او را از بین می‌برد فرق بین مؤمن و غیر مؤمن این است که مؤمن ابتداءً خودش را نمی‌کشد، ولی اگر تزاحم پیدا کرد با یک امر اهم، اگر الآن خودش را نکشد اسرار و اطلاعاتی دارد که تمام این اطلاعات لو می‌رود و یک کشوری از بین می‌رود، تزاحمی پیدا می‌کند، یا اگر تعبیر به تزاحم نکنیم بگوییم این حرمت قتل نفس از این گونه موارد انصراف دارد.

پس کسی نسبت به این حدیث نگوید که آدم نباید خودش را به هیچ وجه بکشد حتی اگر تزاحم با یک امر اهمی پیدا کرد. با توجه به آنچه در صدر روایت هست معنایش همین است که بیان کردیم.

نکته‌ای درباره برداشت صحیح از دین

از مطالبی که خوب فهم نشده و متأسفانه از این جهت ما نتوانستیم یک بیان خوبی از دین را ارائه بدهیم، همین قضایای بلاها است، زلزله‌ای در کرمانشاه آمد (این مال قبل است)، شخصی در تلویزیون گفت منشأش گناه است، مردم هم این سؤالات را می‌کنند که مگر در کرمانشاه گناه خاصی انجام می‌شود که جاهای دیگر انجام نمی‌شود! من همیشه گفته‌ام و این را هم توجه کنید آنچه در این روایات آمده حتی در آیات قرآن، اینکه قرآن می‌فرماید اگر تقوا داشته باشید «لَفَتْحْنَا عَلَيْهِمُ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»^[5]، اینها همه‌اش مرحله اقتضا است نه علیت تامه.

گناه مقتضی است برای اینکه گرفتاری بیاید، معصیت نعمت را دور می‌کند، در دعای کمیل آمده: «اللهم اغفر لی الذنوب التي تنزل النقم، تنزل البلاء»؛ یعنی این ذنوب علت تامه برای این است؟! اینها اقتضاست تمام اینها در مرحله اقتضا است و شاهد بر این مسئله این‌که الآن بالأخره باید تمام این ابعاد را برای مردم بیان کرد، شما در این روایت ببینید امام باقر(علیه‌السلام) جواب این راوی را چقدر زیبا می‌دهد.

راوی می‌گوید: می‌گویند جزام و برص سراغ مؤمن نمی‌آید، امام(علیه‌السلام) فرمود این اشتباه است، هر بلیه‌ای که کفار می‌گیرند مؤمن هم ممکن است بگیرد. حتی در یک روایت دیگری می‌گوید به امام صادق(علیه‌السلام) عرض کردم مؤمن می‌شود جزام بگیرد؟ (جزام و برص یک مرضی است که موجب اشمئزاز مردم از شخص جزامی می‌شود و به او نزدیک نمی‌شوند و اصلاً از چشم مردم می‌افتد)، اینها می‌گفتند این مریضی‌ها سراغ مؤمن نمی‌آید، مؤمن عزت دارد و باید عزتش باقی بماند! حضرت فرمود: «و هل كتب البلاء إلا علی المؤمن»^[6]؛ اصلاً بلا برای مؤمنین است، گرفتاری‌ها و بلاها بیشتر برای آنهایی است که اهل ایمانند و هر چه درجه ایمان قوی‌تر باشد گرفتاری و بلاها و مصیبت‌ها بیشتر است.

«یبتلی مؤمن بكل بلیة»، «یموت بكل مיתה»؛ یعنی هر موتی که سراغ دیگری می‌آید سرخ او هم می‌آید. مثلاً مرگ‌های فجعه اینطور نیست که فقط در زمان ما باشد، در زمان ائمه(علیهم‌السلام) هم بوده، بگوییم مرگ فجعه برای دیگران می‌آید و برای مؤمن نمی‌آید! نباید بگوییم «یموت بكل مיתה»؛ یعنی اگر تو را می‌خواهند به قتل صبر بکشند یا مثله کنند، این را قبول کن اما حق نداری خودت را بکشی، معنای روایت این نیست، بلکه «یموت بكل مיתה»؛ یعنی هر موتی به سراغ دیگران می‌آید سراغ مؤمن هم می‌آید.

بعد می‌گوییم پس «ما الفرق بین المؤمن و غیر المؤمن»؟ فرق آن است که مؤمن اختیاراً خودش را نمی‌کشد، این قید اختیار از مناسبت حکم و موضوع و قرینه‌ای که خود روایت هست به خوبی استفاده می‌شود. لذا «المؤمن لا یقتل نفسه إختیاراً»؛ یعنی

بدون علتی و بدون عنوانی، اما اگر یک عنوان اهمی به کار بیاید «یقتل نفسه»، چه اشکالی دارد. ما روایت داریم اگر کسی خانه‌ای را بنا کرد و یک آجر این خانه غصبی باشد، اگر دید بدون زلزله و علت، خود به خود فرو نشست استبعاد نکند؛ یعنی گناه، غصب، ولو غصب یک آجر این قابلیت را دارد و نمی‌توانیم بگوییم پس هر کس این کار را کرد حتماً خانه‌ای خراب شده، خیلی‌ها دزدی کردند و تا آخر هم زندگی کردند و به حسب ظاهر چیزی نشده است!

جمع‌بندی بحث

در بحث قتل آتانازی (قتل ترحمی) به چند نکته اشاره کردیم:

1. گفتیم نمی‌شود بگوییم اینجا یک مصلحت اهمی در کار است و روی آن مصلحت اهم قتل جایز باشد.

2. نکته دوم که در آتانازی باقی می‌ماند این است که اگر حیات یک کسی برایش حرجی است فرض کنید پول ندارد، مکان ندارد، اگر مریضی سختی هم دارد که قدرت معالجه‌ی خودش را ندارد، بگوییم اینجا حفظ نفس حرجی است، اگر بخواهیم بگوییم حفظ النفس واجب است اما مستلزم حرج است یا بگوییم قتل النفس در جایی که بقای نفس حرجی باشد (که راجع به خود قتل النفس عنوان حرج مستقیم معنا ندارد، بلکه می‌آییم روی مسئله وجوب النفس که حفظ جان انسان برای خودش واجب است)، آیا ادله «لا حرج» که در تمام موارد دیگر می‌آید در اینجا هم جریان پیدا می‌کند یا نه؟

بنابراین باید بحث را به دو قسمت تقسیم کنیم: 1) یکی نسبت به وجوب حفظ النفس که «حفظ النفس واجب»، 2) بعد بگوییم آیا این مقید به حرج هست یا نه؟ مغیای به حرج است یا نه؟ می‌گوییم حفظ النفس تا اندازه‌ای واجب است که مستلزم حرج نباشد، اما اگر مستلزم حرج شد دیگر حفظ النفس جایز نیست. بیان دوم این است که بگوییم قتل نفس حرام است، اگر بقاء النفس مستلزم حرج شد، آیا این حرج می‌تواند این حرمت را بردارد یا نه؟

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا) سوره نساء، آیه 29.

[2]. الکافی 2- 254- 12 و الکافی 3- 112- 8؛ وسائل الشیعة؛ ج 29، ص: 24، ح 35061- 3.

[3]. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج 2، ص: 254، ح 12.

[4]. «و المغيرة: هو المغيرة بن سعيد و قد ذكر الكشي أحاديث كثيرة في لعنه، و قال العلامة قدس سره في الخلاصة: أنه كان يدعو إلى محمد بن عبد الله بن الحسن.» مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول؛ ج 9، ص: 330.

[5]. سوره اعراف، آیه 96.

[6]. «و عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَيْ يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ بِالْجُذَامِ وَ الْبَرَصِ وَ أَشْبَاهِ هَذَا قَالَ فَقَالَ وَ هَلْ كُتِبَ الْبَلَاءُ إِلَّا عَلَى الْمُؤْمِنِ الْحَدِيثُ.» الکافی 2- 258- 27؛ وسائل الشیعة؛ ج 3، ص: 264، ح 3600- 17.